



قصه‌های من و بابام



لبخند ماه

• قصه و تصویرها از اریش ازر • بازپرداخت و نوشته‌ی ایرج جهانشاهی •

Vater und Sohn (Father and Son)

Story and illustration by

Erich Ohser

۶	قصه‌های من و بابام	۴۰	ثروتمند بودن رنج‌آور است	۷۴	دوستی با کانگورو
۸	قَلکِ شگسته	۴۲	فایده‌ی خدمتکار	۷۶	دزدان دریایی
۱۰	روح سفیدپوش	۴۴	خدمتکار فرمائبردار	۷۸	گبوترِ نامه‌بر
۱۲	میزِ فراری	۴۶	هدیه‌ی وحشتناک	۸۰	گنجی در غار
۱۴	آرزویی که زود برآورده شد!	۴۸	دستور، دستور است!	۸۲	دامی برای بُرها
۱۶	فیلمی از زندگی خرگوش‌ها	۵۰	عادت‌ی که ترک نمی‌شود	۸۴	بُطری‌های نامه‌بر
۱۸	جشنواره‌ی مردم جهان	۵۲	خوراک خَرچنگ	۸۶	مدیر سخنگیر
۲۰	سیلی خانوادگی	۵۴	فقر و ثروت	۸۸	اسب وحشی
۲۲	لباس و شخصیت	۵۶	گدای همیشه گدا	۹۰	یادِ وطن
۲۴	گره‌ی بازیگوش	۵۸	دستی در آب!	۹۲	کتابی برای خواندن
۲۶	هدیه‌ی شب عید	۶۰	تنها و گرسنه در جزیره	۹۴	نجات مِعْجزه‌آمیز
۲۸	ارثِ بزرگ	۶۲	آتش! آتش!	۹۶	بازگشت به خانه
۳۰	شوخی با روح	۶۴	کلانترِ جزیره!	۹۸	بیماری ثروت و شهرت
۳۲	تنبیه یک مرد جنگی!	۶۶	ماهگیری در جزیره	۱۰۰	لبخندِ ماه
۳۴	مترسک و پسرش	۶۸	پایان یک رؤیا		
۳۶	مُصاحبه‌ی رادیویی	۷۰	اِنْتقام بیدستر		
۳۸	تربیت، بدون تنبیه	۷۲	شکار پلنگ	۱۰۴	سخنی با بزرگ‌ترها

تنها و گرسنه در جزیره

من و بابام، همان طور که سوار دست چوبی بودیم و با دست هایمان پارو می زدیم، خودمان را به جزیره ای در وسط دریا رساندیم. چند ساعت در جزیره گشتیم. ولی نه کسی را دیدیم و نه خانه ای را. چیزی هم پیدا نکردیم که بخوریم. گرسنه و خسته بودیم. رفتیم و روی همان دست چوبی نشستیم. همه اش به فکر غذاها و چیزهای خوش مزه ای بودیم که دلمان می خواست بخوریم، ولی به آن ها دسترسی نداشتیم!

ناگهان، کنار ساحل، چشم من به یک صندوق بزرگ چوبی افتاد. آن را به بابام نشان دادم.

من و بابام رفتیم و با زحمت آن صندوق را از توی آب بیرون آوردیم. بعد هم خیلی زحمت کشیدیم تا آن را باز کردیم. فکر می کردیم که توی آن خوراکی یا چیزی برای زندگی مان پیدا می کنیم. ولی آن چه از توی صندوق بیرون آمد یک پیانو بود.

من و بابام مدتی همان جا ایستادیم و به پیانو خیره

شدیم. نه کاری داشتیم که بکنیم و نه چیزی داشتیم که بخوریم. باشکم گرسنه پشت پیانو نشستیم. بابام آهنگی زدیم که اگر کسی می شنید، دلش به حال ما می خورد. پدر و پسر گرسنه و گم شده در دریا می سوخت.

